

به همان شکل که از منابع اخذ کرده‌ایم، نام می‌بریم:

۱- نخستین کسی که به عنوان خونخواهی ابومسلم قیام کرد، سنباد بود، که زرتشتی و از سرداران ابومسلم بود، وی در ۷۵۵ در نیشابور علم مبارزه را برافراشت، و پس از چند بار پیروزی بر سپاه خلیفه غدار و مگار عباسی، سرانجام شکست خورد، و چون دیگر قهرمانان به تاریخ پیوست.

۲- پس از سنباد، شورش عظیمی به رهبری «استادسیس» در خراسان روی داد. (۷۶۷) می‌گویند سیصد هزار نفر در این جنبش شرکت داشتند، که مسلماً اغراق‌آمیز است، و گرنه با چنین تعدادی چگونه ممکن بود شکست بخورند؟

۳- در سال ۷۷۹-۷۷۸ نهضت دیگری در گرگان شکل گرفت، که به سرخ‌علمان معروف شد.

۴- در سال ۷۷۶ نهضت حق‌طلبانه دیگر سراسر خراسان و ماوراءالنهر را به لرزه درآورد. هاشم‌بن حکیم معروف به مقنن (نقابدار) قیام نسبتاً متفاوتی را آغاز کرد. افکارش التقاطی از همه ادیان بود، و پیروانش برخلاف یاران ابومسلم، جامه سپید می‌پوشیدند. مقنن مردی دانشمند بود و از فیزیک و خواص آینه‌ها مطلع بود، ماهی ساخته بود که هر روز در ساعتی طلوع می‌کرد، و سپس در چاهی فرو می‌شد. در شعر فارسی «ماه نخبش» کنایه از ماه اوست. در تاریخ بخارا ناسزایی نمانده که نثار وی نشده باشد. مقنن در ۷۸۳ پس از شکست، خود و خانواده‌اش را سوخت.

۵- پیش از مفتح در ۷۲۴ هجری قمری در خراسان قیام کرده بود.  
 ۶- در سال ۷۹۸ هجری قمری در سیستان قیام کرد. حمزه در سیستان حکومتی مردمی ایجاد کرد. همه دارای زمین بودند، و خراج از کسی ستانده نمی‌شد. حمزه معلوم نیست به چه دلیل حکومت را رها کرد و مردم را به حال خود گذاشت.

۷- رابع بن لیث بین سالهای ۸۰۸-۸۱۰ در ماوراءالنهر علیه هارون شورید. پس از مرگ هارون و پیروزی مأمون بر برادرش امین، خود را تسلیم مأمون کرد.

۸- بزرگترین جنبش در تاریخ ایران پس از اسلام در سالهای ۸۲۷-۸۱۶ در آذربایجان روی داد. پس از پیروزی‌های مکرر بر سپاه معتصم، می‌رفت که برای همیشه خلافت را از صفحه تاریخ محو کند، اما خیانت یکی از نخبگان پلید و وطن‌فروش باعث شکست وی شد. این جنبش را بابک ابرمرد حماسه رهبری می‌کرد. بابک با برخوردارانی از تجربیات پیشینیان، قرارگاه خود را در قلعه‌های مغرور و سربلند سبلان قرار داد، به نحوی که اگر افشین مرتکب خیانت نشده بود، سپاه بابک هرگز شکست نمی‌خورد. بابک از بسیاری جهات بر مبارزان پیش و بعد از خود برتری دارد، که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. اما دریغ است، چند نکته از آنها ذکر نشود. افزون بر برتری‌های رهبری و استراتژیک:  
 ۱- بابک شخصاً از فرودست‌ترین طبقات جامعه برخاسته، تا پایان عمر بدیشان وفادار ماند.

۲- فرودستان از هر نژاد و دین و عقیده در نظرش یکسان بودند.

۳- اهل تک‌روی نبود، و کوشید تا با مخالفان خلیفه اتحاد ایجاد نماید. اما در این راه توفیقی نیافت.

۴- هیچکس از مبارزان چون او در برابر خلیفه پایداری نکردند.

۵- با سربلندی و غروری حماسی مرگ را پذیرا شد.

۹- حسن بن زید در ۸۶۲ بنا به دعوت شورشیان طبرستان، فرماندهی ایشان را پذیرفت و از ۸۶۲ تا ۸۸۵ در طبرستان حکومت کرد. وی دارای تحصیلات وسیع و عالم به علم فقه و شعر، و دارای نیرویی فوق‌العاده بود. وی و برادر و جانشینش محمد بن زید، دائماً با طاهریان، صفاریان و سامانیان که به طبرستان هجوم می‌آوردند، درگیر بودند. وی از نواده‌های حضرت سجاده (ع) بود.

۱۰- صاحب‌الرنج: علی بن محمد البرکویی از ۸۸۳-۸۶۹ در خوزستان جنبشی پدید آورد، که پس از بابک، شاید بزرگترین قیام ایرانیان باشد. می‌گویند حسین بن منصور حلاج از مبلغان و فعالان این جنبش بوده، و دلیل مهاکمه وی و محکومیتش همین امر بوده است. این حرکت به تدریج برده‌داری و استفاده از بردگان را در ایران کاهش داد. صاحب‌الرنج خود را علوی و از زیدی‌یه می‌دانند، ولی علویان او را از خود نمی‌دانند.

۱۱- قرامطه: چندسال پیش از نهضت فاطمیان، نهضتی با اندیشه‌های مشابه در ۸۹۰ توسط حمدان بن قرامط در عراق بوجود آمد، و در ۸۹۴ اولین دولت قرامطی در بحرین تشکیل شد، اعتقادات قرامطه ترکیبی بود از عقاید شیعیان افراطی، خوارج، زرتشتی و مزدکی که مدتها در لعسا و بحرین ادامه یافت.

۱۲- اسماعیلیان: که در ایران با عناوینی چون ملاحده، حشاشین، سبئیّه و تعلیمیّه و باطنی نیز نامیده شده‌اند، به اعتقاد مرحوم دکتر طبری «یکی از بزرگترین جنبش‌های متشکل ایرانی در بحبوحه قرون وسطی است، و به اعتقاد ایشان روشنفکرانی چون بلعمی وزیر، جیهانی وزیر، رودکی، شهید بلخی، فردوسی، ابوریحان، ابن‌سینا و ناصرخسرو از پیروان اسماعیلیه بوده‌اند، حسن صباح نخستین رهبر ایشان از نوایغ جهان و از مبتکران روش‌های پارتیزانی است.

۱۳- حسن بن علی (اطروش) ملقب به ناصرکبیر حدود ۹۱۵ در طبرستان، در رأس شورش دهقانان قرار گرفت. بنا به روایات حسن الاطروش با مردم به عدالت و با حسن نیت رفتار می‌کرده، و هرگز مردم ندیده بودند، شخصی تا این حد پای‌بند عدالت و حسن اراده و انصاف باشد. او نیز از زیدیان و از اولادان حضرت سجاد(ع) به شمار می‌رفت.

ناگفته نماند که در این بخش صرفاً به ذکر شورش‌های مهمی که توسط ایرانیان به وقوع پیوستند، بسنده نمودیم، وگرنه در حوزه مناطق عرب‌نشین نیز شورش‌های عظیمی روی دادند، که چون به بحث ما ارتباط نداشتند، از ذکرشان خودداری کردیم. برای مثال قیام‌های عبدالله بن زبیر، زید بن علی، راوندیه، محمد بن عبدالله (نفس زکیه) عبدالله بن حسن (محض)، ابراهیم قتیل باخمیری، صاحب فنج، یحیی بن عبدالله، ابراهیم بن مهدی و...

به حقیقت که هر یک از قیام‌های مزبور اعم از ایرانی و غیرایرانی، موضوع کتابهای جداگانه خواهند بود؛ و دلاوری‌ها و قهرمانی‌هایشان،

همردیف بزرگترین آثار حماسی جهان. اما غرض ما صرفاً در این مقال آنست که پرسسیم، چگونه می‌توان این همه مبارزه و پیکار مداوم نادیده انگاشت، و مردم ایران را به گونه‌ای معرفی کرد که گویی سراسر تاریخ در خواب بوده‌اند، و جز بردگی و بندگی و بی‌خبری و تنبلی و تن‌پروری، خصیلتی نداشته‌اند؟ در حالیکه این هنوز مراحل آغازین مبارزات مردم ایران است.

## بررسی کلی مبارزات مردم در این دوره

چه کسی می‌تواند ادعا کند، که قادر به شنیدن صدای روح هویت جمعی ایرانیان است؟ تا از او پرسد، کدام خون از آن همه خونی که برای آزادی و استقلال این سرزمین، بر این خاک ریخته شده است، مظلومانه‌تر ریخته، و کدام دل از آن همه دلها که برای آرمان‌های این ملت از تپش باز ایستاده‌اند، معصومانه‌تر تپیده‌اند؟

چه بس شهیدان شریف و گرانقدری که با کمال خلوص همه هستی خود را در راه دوام و بقای این ملت و این سرزمین فدا کرده‌اند و ملت ما نسل از پس نسل ارجشان گزارده و می‌گزارد.

چه کسی جوابگوی هزاران هزار شهیدان بی‌اجری است، که قرن‌ها از پس قرن‌ها هرچه داشتند، در راه ملت و سرزمین خود فدا کردند، با شکنجه‌های هول‌انگیز به شهادت رسیدند، و در سراسر تاریخ، جز دشنام و ناسزا و ناروا و تهمت‌های ناجوانمردانه، بهره‌ای نبردند؟ زمان قدردانی از ایشان کی فراخواهد رسید؟ که اگر نبودند این جانهای والا و ارجمند، ما نیز امروز یا نبودیم، و یا اگر بودیم، در عداد یکی از کشورهای عرب منطقه به شمار می‌رفتیم، و از نام ایران و فرهنگ و زبان فارسی نشانی نبود.

آیا کسانی که از به زعم خودشان، نسادیده انگاشته شدن حقوق گروهی که نخبگان اصلاح‌شان می‌پندارند، آنگونه خشمگین‌اند، که ملت و جامعه و فرهنگ او را به باد تخطئه و ناسزا می‌گیرند، قدری به هزاران یا دستکم دهها نخبه‌ارجمندی نیز اندیشیده‌اند، که در طول قرن‌ها پرچم بقا و ماندگاری این ملت را در اهتزاز نگه‌داشتند؟

اگر به صفحات تاریخ بنگریم، هزاران ایرانی را خواهیم دید، که با حلقه‌های سربی در گردن، نام روستاشان خالکوبی شده بر تن، حتی حق رفتن از دهی به ده دیگر را هم نداشتند. در این صورت چگونه انتظار می‌رود که ایشان شهر به شهر و کوی به کوی، چراغ در دست از پی کشف حقیقت رفته باشند؟ زمانی که دهها گروه را با دهها روش مدعی تولیت اسلام و حقیقت‌راستین می‌دیدند، چگونه قادر به یافتن حقیقت بودند؟ در حالیکه نان به سفره، جامه بر تن و سقفی بالای سر نداشتند. و برای ابتدایی‌ترین حقوق، که حتی جانواران از آنها برخوردارند، مبارزه می‌کردند.

انصاف هم خوب است! دستکم ماجرا را از زبان کسی چون استاد علامه دهنه‌بشنویم، که مردی فاضل، آگاه، مسلمان، و مهمتر از همه منصف است: «رویه‌مرفته مورخین ایرانی و عرب که در دوره‌های اسلامی تألیفاتی کرده‌اند، در هر موردی که یک تن از پیشوایان ملت ایران جنبشی برپا کرده، و بر تازیان بیرون آمده است، نتوانستند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را به دست آورند. و به همین جهت جنبش وی را جنبه مذهبی و بی‌دینی و زندقه‌داده‌اند، و هرکس را که بر خلیفه تازی برخاسته است، زندیق و کافر و ملحد و بی‌دین (بد دین) خوانده‌اند، و نام شریف و گرامی او را به تهمت و افترا آلوده‌اند. و درباره بابک خرم‌دین نیز همین معاملات روا داشتند. ولی در این زمان که ما از

آن تعصب خلیفه‌پرستی، و قبول سلطه بیگانه وارسته‌ایم، و به دیده تحقیق بر تاریخ دیار خویش می‌نگریم. بر ما آشکار می‌شود، که این مردان بزرگ را اندیشه‌ای جز رهایی از یوغ بیگانگان نبوده، و این همه طغیان‌های پی‌پی که مخصوصاً در سیصدسال اول و ستیز تازیان بر ایران، در تاریخ نیاکان خویش می‌بینیم، جز برای نجات ایران نبوده است.<sup>۱</sup>»

برای نمونه و آشنایی با چهره‌ی یکی از این انقلابیون از جمله، لحظات پایانی زندگانی بابک و شهادت او را از زبان عوفی، و از لغت‌نامه مرحوم دهخدا می‌آوریم. به امید تعمق در سخنان خود استاد دهخدا که پیش از این نقل شد. عوفی می‌نویسد:

«ابن سیاح گوید: چون بابک خرمی را بگرفتند، من و چند تن دیگر موکل او بودیم. و او را به راه کرده بودیم، و گفتند چون تو را پیش خلیفه برند، و از تو پرسد که بابک تویی؟ بگو آری یا امیرالمؤمنین! بنده توأم و گناهکارم! و امیدوارم که امیرالمؤمنین مرا عفو کند! و از من درگذرد! معتصم را گفته بودند که افشین بابک را شفاعت خواهد کرد. معتصم خواست تا افشین را بیازماید، گفت در باب بابک چه می‌بینی؟ مصلحت باشد که او را بگذاریم؟ چه او مردی جلد است، و قوی‌رأی. و در کارهای جنگ و لشکرکشی نظیر ندارد. افشین رأی کشتن بابک را داد. [نخبه‌خائن!] و خلیفه دانست، آنچه بدو رسانیده‌اند دروغ است.

معتصم بابک را پیش خود خواند، و چون بابک را مقید در پیش او بردند، گفت بابک تویی؟ گفت آری و خاموش شد. وی را به چشم



اشارت کردیم و به دست بفشردیم، که آنچه تلقین کرده بودیم بازگویی! و البته هیچ سخن نگفت. و روی ترش نکرد و رنگ او نگشت... معتصم بر بابک بانگ زد ای [ناسزا] چرا در جهان فتنه انگیزی؟ هیچ جواب نداد. فرمود، تا هر چهار دست و پایش ببرند. چون یک دستش پیریدند، دست دیگر در خون زد، و در روی خود مالید، و همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت ای [ناسزا] این چه عملی است؟ بابک خیلی آهسته با لحنی عادی گفت: در این حکمتی است، شما هر دو دست و پای من بخواهید برید. سرخی روی مردم از خون باشد. خون از روی برود، زرد باشد، من روی خویش از خون خود سرخ کردم، تا چون خون از تنم بیرون شود، نگویید که روی از بیم زرد شد، جماعتی گویند که چون دست او را بریدند، روی خود را از خون خویش بیالود و گفت: «آسانیا» و به مردم چنان نمود که او را از آن نمی‌نست.

خلیفه آنچنان دشمن بابک بود، حتی به بریدن دست و پا راضی نبود بلکه دستور داد، شمشیر از دنده زیر قلبش عبور دهند، تا عذابش زیاد شود. و زبان او پیریدند، و پیکرش را بر چوب بلندی در جایی آویختند، که اکنون به کنیسه‌ی بابک معروف است. و سر بابک را به خراسان بردند. و در تمام شهرها و قصبه‌های خراسان به تماشا گذاشتند. چون بابک در دل مردم جای بزرگی داشت، و به قول مورخی کاروی بالا گرفته بود، و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد.<sup>۱</sup>

معتصم کار خود می‌کرد، که خلیفه بود، تازی بود، بیگانه بود و ایرانی‌کش! اما ننگ جاودانه افشین و افشینیان را باد! نخبگان جامعه‌کشی! هموطن‌کش! که با کشتن بابک‌ها ایران را می‌کشتند!

و اما بخشی از قصه را از زبان نظام‌الملک نیز بشنویم. که او نیز از نخبگان جامعه‌کش ایران است. می‌گوید:

«معتصم را سه فتح برآمد، که هر سه قوت اسلام بود! [کدام اسلام؟] یکی فتح روم، دوم فتح بایک، سوم فتح مازیارگیر به طبرستان. که اگر از این سه فتح یکی برنیامده بودی، اسلام شده بود.<sup>۱</sup>»

www.KetabFarsi.com

## سلسله‌های مستقل ایرانی

قیام بابک آخرین ضربه‌ای بود، که پایه‌های خلافت عباسی را کاملاً سست نمود، و شرایط را برای روی کار آمدن سلسله‌های مستقل ایرانی فراهم نمود.

### ● سلسله طاهریان (۸۲۳-۸۲۱)

نخستین سلسله طاهریان بودند، که تقریباً نفوذی عمل کردند، و طاهر مؤسس این سلسله پس از پیروزی بر امین، نوکر دست به سینه مأمون باقی نماند. نام مأمون را از خطبه انداخت. اما به زودی با توطئه مأمون مسموم شد. از امیران این سلسله، عبدالله طاهر در اداره مملکت و دادگری، از امرای نمونه محسوب می‌شود، «بار تولد عبدالله طاهر را بهترین حاکم و سلطان در دوره فتودالیت می‌داند»

### ● سلسله صفاریان (۹۰۰-۸۶۱)

دیگر سلسله صفاریان است، سر دودمان این سلسله یعقوب رویگرزاده و عیار بود. یعقوب اولین امیر مستقل ایرانی است، که در صدد جنگ با خلیفه برآمد، اما شکست خورد. یعقوب پیشنهاد اتحاد صاحب‌الزنج را نپذیرفت. اشکال عمده نیروهای انقلابی ما در طول

تاریخ تک‌روی بوده است. ریشهٔ پانگرفتن دموکراسی در این کشور را باید، در همین جای‌ها جستجو نمود. اخلاف یعقوب تا سال ۹۰۰ در بخش‌های کوچکی از سیستان حکومت کردند. از خدمات یعقوب تشویق شاعران به پارسی‌گویی است.

#### ● سامانیان (۸۱۹-۹۹۹)

از فتودال‌ها و زمین‌داران ماوراءالنهر بودند، که اسلام آوردند و موقعیتشان را حفظ کردند. اینان را نیز از گروه‌های نفوذی باید شمرد، که در شورش رافع لیث به هرثمه یاری رساندند. درباره خدمات سامانیان به نهضت شعوبی، و فعالیت‌های فرهنگی‌شان اشاره کردیم. اینان ظاهراً همان دین رسمی خلافت را پذیرفته بودند، اما نصر بن احمد تحت تأثیر محمد نخشبی که از داعیان شیعه باطنی بود، به تشیع گرایید و می‌رفت تا ماجرای گنومات و مزدک یکبار دیگر در تاریخ ایران تکرار شود، اما الیگارش‌ی بیدار و هشیار، انقلاب را در لحظات نخست خفه کرد. و طبعاً وسیله‌ای جز فرزند مونارش، مورد استفاده قرار نگرفت. سامانیان جدا از خدماتشان، عامل پیدایش حکومت ترکان در ایران شدند، که شاید خدماتشان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، چه، زیان‌هایی که از سلاطین ترک به ایران رسید، بیش از خدمات سامانیان بود.

#### ● آل زیار (۱۰۲۳-۹۲۸)

دیلمستان یا طبرستان، بخش‌هایی از گرگان و مازندران و گیلان را در بر می‌گرفت. که به علت صعب‌العبور بودن منطقه هرگز به تصرف خلفا درنیامد. در عوض پایگاه نهضت علویان و مذهب شیعه شد. سرداران سلسله‌های علوی، بعداً دولت‌های شیعه زیاری و دیلمی را در ایران

تأسیس کردند. از سلطان‌های معروف زیاری مردآریج بود که تعصب شدید ضدعربی و تمایلات ناسیونالیستی داشت. و در زنده داشتن آداب و رسوم کهن ایرانی اهتمام فراوان می‌نمود.

### ● آل بویه (۱۰۵۵-۹۳۵)

اینان اصلاً فرزندان ماهیگیری فقیر بودند، که در دستگاه علویان و زبیریان رشد کردند. در مجموع دو اقدام برای نخستین بار پس از اسلام که توسط ایشان انجام شد، یکی گسترش مذهب شیعه، و برپا کردن مراسم عزاداری حضرت ابا عبدالله (ع)، و تعمیر و ساختمان بقاع متبرکه امامان (ع) در نجف و کربلا بود؛ و دیگر فتح بغداد، و عزل خلیفه و نصب خلیفه دلخواه خود. تنها این انتقاد بر ایشان وارد است، که چرا یک سره شر خلفا را از سرایرانیان کوتاه نکردند؟

اهتمام دیگر شاهان آل بویه، بویژه عضدالدوله، توجه به عمران و آبادی شهرها، راه‌سازی، سدسازی و ایجاد شبکه‌های آبیاری بود. از کارهای دیگر عضدالدوله ساختمان بقاع متبرکه در عراق است. و حتی بنای شهر نجف را به وی نسبت داده‌اند.

### ایران و بلای تورکان

آغاز تشکیل سلسله‌های ایرانی، تا پیدایش اولین دولت ترک (غزنویان)، از خوش‌ترین ایام زندگی مردم ایران، و دوران اوج شکوفایی فرهنگ ایرانی-اسلامی، و رونق کشاورزی، صنعت و تجارت و کمال نظام فتودالی و آغاز تحولات برای رسیدن به مرحله بورژوازی است. و اگر در یکی دو قرن بعد نیز کمابیش اثری از رونق فرهنگی، در

ایران مشاهده می‌شود، تأثیر همین دوره است. که به سختی به چهار قرن می‌رسد. و به قرون طلایی تمدن اسلامی معروف است.

به تعبیر دیگر می‌توان آغاز این دوره را ظهور ابن‌مقفع، و پایان آن را ظهور امام محمد غزالی دانست. توجه دقیق به این موضوع و بررسی روندی که چنین حاصلی به بار آورد، بسیاری از حقایق اساسی تعیین‌کننده تاریخی را آشکار خواهد کرد.

به طور خیلی خلاصه، روی آوردن خلفای عباسی به ترکان، پس از قلع و قمع ایرانیان، تشکیل سلسله‌های ترک و اعمال سانسور و خفقان شدید، انگشت در جهان کردن و قرمطی جستن... قتل عام شیعیان، باطنی‌ها، قرامطه و... توسط غزنویان و... حکومت سلجوقیان و کودتای فرهنگی نظام‌الملک - غزالی همه و همه حلقه‌های بهم پیوسته یک زنجیرند. واکنش مردان مبارز ایران، روی آوردن به تشکیلات مخفی و مبارزات چریکی، که در نوع خود برای نخستین بار در جهان بود. و پیکار آزادگان ایران را وارد مرحله جدیدی نمود.

درباره دوران چندصدساله ترکان و در ارتباط با موضوع این دفتر چندان سخنی نداریم. درباره نخبگان این دوره نیز به جای خود خواهیم گفت. اما از بیان این نکته ناگزیریم که ترکان نقش جاده صاف‌کن تاتاران را ایفا کردند. هرچند که خود دست کمی از ایشان نداشتند.<sup>۱</sup>

---

۱- آنچه پیش از این در مورد اعراب بیان کردیم. در مورد ترکان نیز صادق است. امروز سرزمین گرامی و پهناور ما قومیت‌های گوناگون با فرهنگ‌ها و زبان خاص، چون ترکمن و بلوچ و لر و عرب را در خود جای داده است و نیز پیروان مذاهب و آیین‌های متفاوتی، برادروار و تحت یک عنوان واحد ایرانی، و پرچم واحد (سه رنگ ملی) و حکومت جمهوری اسلامی، که دستاورد خون‌های عزیزانی از هر قوم و زبان و آیین است، پذیرفته‌ایم. آنچه تحت عنوان ترک و تازی و... گاه در مقام دشمنان مردم یاد می‌شوند، مربوط به دوره‌های خاصی از تاریخ است که به هیچوجه شامل زمان ما نمی‌شود. و کوچکترین خدشه‌ای به روابط برادرانه‌ی هموطنان گرامی ما با یکدیگر وارد نمی‌کند.

## سیمای نخبگان

از آن لحظه که یزدگرد سوم در مرو کشته شد، (۶۵۱ میلادی) تا لحظه ورود ایلغارگران مغول به مرو، (۱۲۱۲ میلادی) سرزمین ایران نخبگانی به خود دید، که به حق صرفنظر از پاره‌ای استثناءها در هیچ دوره از تاریخ دراز خود همانندشان را به چشم ندیده است. و این امر همه زمینه‌ها را اعم از فلسفه و دانش، و هنر و ادب و شاعری، تا سیاست و مملکت‌داری و نیز مبارزه و پیکار بی‌امان با جور و ستم و بی‌عدالتی، شامل می‌گردد. در این دوره مردان و زنانی ظهور کردند، که برای ارزش‌های انسانی در گذشته و آینده، معیار و ضابطهٔ سنجش واقع شدند. امروز ما جوانانمان را تشویق می‌کنیم، تا راه ابن سینا و رازی و فارابی و فردوسی را پویند، و از حجاج‌ها و معاویه‌های زمان خود دوری جویند. هنوز فریاد اناالحق گوی حلاج، در کران تا کران این سرزمین طنین انداز است. و بابک و مقنّع و صاحب‌الزنج، از فراز کوه‌ها و اعماق دشت‌ها، همگان را به ایستادگی در برابر مستکبران زمانه، و استکبار بیگانه و غارتگران بین‌المللی فرامی‌خوانند.

اما باید دید، نخبگان عرصهٔ سیاست که قائم‌مقام و امیرکبیر و مصدق بعدها جای ایشان را اشغال کردند و بر مسندهای ایشان تکیه زدند، چه کسانی بودند و آیا اطلاق نخبگان اصلاح‌بدیشان صحیح است، یا خیر؟

بوذرجمهر لثیم رفت، و جای خود را به ابوسلمه‌ی خلال و خالد برمکی واگذار کرد. هرچند پیش از ایشان نیز، عاشقان کاسه‌لیسی و خودفروشان حرفه‌ای، بیابان‌گردان و چادرنشینان دیروز و کاخ‌نشینان امروزی، خوکان و گفتاران اموی را راه و رسم استعمار و چپاولگری آموختند؛ و حلقه‌ی موالی‌گری در گوش، در چاکری و خوش‌خدمتی به اربابان تازه به دوران رسیده‌ی تازی مسابقه گذاشتند، اما آنقدرها شهرت نیافتند که شرح جود و جوانمردی و کرمشان کتابهای درسی کودکان را فراگردا! همه‌ی ما دانش‌آموزان چهل، پنجاه سال پیش یادمان است، که کتابهای درسی پر بود از شرح داد و دهش نوشیروان و کاردانی بوذرجمهر و کرم و جود برمکیان و حلم و بردباری مأمون و فداکاری ابومسلم و... و اگر شمه‌ای هم از فضایل و کمالات اخلاقی معاویه و پسرش یزید و سیر حمیده‌ی حجاج بن یوسف هم چاشنی آنها می‌کردند، از نظر الگوها و نمونه‌های برجسته اخلاق چیزی کم نداشتیم!!!

باری، ابومسلم سلسله‌جنبان و فتح‌الباب نخبگان این دوره است. بسیاری از مورخان از وی به عنوان قهرمان ملی ایران یاد کرده و می‌کنند. نگاهی کوتاه به شخصیت این قهرمان ملی ضروری است. در همان پنج سالی که پس از روی کار آمدن عباسیان زنده بود، اکثر جنبش‌های ملی و عدالتخواهانه، از جمله جنبش‌های علویان، به آفرید، شریک بن شیخ‌المهری را سرکوب کرد.

سوی این امر، ابومسلم پنج سال شاهد فریبکاری، نیرنگباری و دروغ‌گویی سران بنی‌عباس، و مهمتر از همه سفاح خلیفه بود. بدعهدی و پیمان‌شکنی او را دیده، و طعم دغل‌کاریش را چشیده بود. برای شناخت سفاح جمله‌ای از تجارب‌السلف کافی است: «سفاح... و او مردی کظیم و حلیم و وقور و عامل و حمی بود. و چون کار خلافتش تمام شد، بنی‌امیه



را می‌طلبید، و هرکجا که یکی می‌یافت، می‌کشت. جزاه‌الله خیراً<sup>۱</sup> و تازه این آدم، کظیم و حلیم بوده است!! تواریخ از بی‌رحمی و قساوت و نسل‌کشی عباسیان که حتی به کودکان و زنان نیز ابقا نکردند، نمونه فراوان دارد. اینان همان جماعتی بودند، که نام عبدالملک اموی را از سر در مسجدالاقصی محو کرده، نام خود را نوشتند، اما تاریخ ساختمان بنا که محو نشده بود، دزدی‌شان را برملا کرد... ابومسلم رفتار منصور را نیز با عمویش دیده بود، و با این همه... تا دم مرگ چنان ساده‌لوحی از خود نشان داد، که از مردی با آن همه دهاء و ذکاء بعید به نظر می‌رسید. و سرانجام خون بیگناهان دامانش را گرفت، و در همین جهان بخش کوچکی از مکافات اعمالش را پس داد. مسلماً یاران نزدیک او از وی دل خوشی نداشتند، و اگر خونخواهی‌اش را بهانه کردند، نمی‌خواستند تلاش مردمی که زیر فرمان ابومسلم بودند، هدر رود، تا بلکه به نیروی براندازنده بنی‌عباس تبدیل گردد. آیا گناه ابومسلم قابل گذشت است؟ البته قیام ابومسلم برای مردم ایران یک بهره‌آسانی داشت. و آن، این که مردم تحقیر شده و فریب خورده ایران، اعتماد به نفس از دست رفته را بازیافتند، و فهمیدند که عرب شکست‌ناپذیر نیست، و به همین دلیل سیل‌های خروشان جنبش‌های مردمی به حرکت درآمدند، و تا شکست کامل خلافت عباسی آرام نگرفتند.

ابوسلمه خلال، که بنا به روایات، ایرانی تبار و از دوستداران اهل بیت (ع) بود، به موازات اقدامات نظامی ابومسلم، امور سیاسی خلافت نوپا را سازمان داد، و خیلی زود پاداش خود را گرفت. احتمالاً ابومسلم در خون وی دست داشت. ابوسلمه خلال با کمال ناجوانمردی به فرمان

۱- تجارب السلف، هندو شاه نخبجویی

سفاح مقتول شد، و اندکی پس از وی ابومسلم نیز با اندک تفاوتی در شیوه کار، پیش چشمان منصور پاره پاره گشت.

خالد برمک از یاران ابومسلم، و از زمین‌داران و افراد صاحب نفوذ ماوراءالنهر و مردی سیاست‌پیشه بود، مسلماً سرنوشت ابوسلمه و ابومسلم را دیده و بدان اندیشیده بود. اما او هم با همه ویژگی‌های باارزش وقتی از طرف منصور به خدمت فراخوانده شد، سر از پا نشناخته اجابت کرد، و در خدمتگزاری سنگ تمام گذاشت. چرا مردی که بیشتر تواریخ درباره منش‌های متعالی او داد سخن داده‌اند، حاضر گردید خدمت به قاتل مردانی چون ابوسلمه و ابومسلم را بپذیرد؟

هارون‌الرشید هرچه داشت از برکت وجود خالد، یحیی و پسرانش داشت، اما پاداش این همه را به گونه‌ای داد که امروز پس از گذشت سیزده قرن، تکان‌دهنده است. و یاللعجب که پس از هارون، در زمان پسرش مأمون سرگذشت ابومسلم و برمکیان، در قالب طاهر و فضل بن سهل دوباره تکرار می‌گردد. فضل و طاهر بر اثر سوءظن کشته می‌شوند، و امام معصوم و مظلوم شیعیان، حضرت رضا(ع) بدون هیچ نقشی در جریانات شهید می‌شود.

این رویدادها آغاز فعالیت‌های نخبگان ایران، در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. تا آنجا که در سرکوب جنبش‌های مردمی، نقش اساسی را بر عهده می‌گیرند. پیش از این حسن بن سهل، به پاداش قتل برادر و نیز شهید کردن حضرت رضا، دختر زیبای خود پوران را طی مراسمی که تا سالها به عنوان حادثه مهم دربار در یادها باقی ماند، به آغوش مأمون، یکی از موزی‌ترین خلفای بنی‌عباس می‌اندازد، و او را در قتل‌عام عدالتخواهان و حق‌طلبان یاری می‌دهد.

بسیاری از مورخان و تحلیل‌گران برآنند، که نفوذ و حضور ایرانیان نخبه‌ای چون برمکیان، خاندان نوبخت و حسنک و جوینی و دیگران، در دستگاه‌های تازیان و ترکان و تاتاران، بیشتر از آن روی صورت گرفته است، که بتوانند با اعمال نفوذ، از ویرانگری و خرابکاری و کشتار بیشتر جلوگیری کنند. مثلاً در حفظ و اشاعه سنن ملی بکوشند، و حتی در صورت امکان، ایشان را براندازند و...

به قول معروف راه باز است و جاده دراز! این شما و این هم تاریخ! تاریخ‌هایی که افراد گوناگون، و با نگرش‌ها و دیدگاه‌های مختلف نوشته‌اند. مورخانی چون طبری، ابن‌اثیر، جوینی، هندوشاه، خواجه رشید و... که خود بعضاً از عمال حکومتها و از وابستگان آنها بوده‌اند، با دیدی جانبدارانه، به حوادث نگریسته‌اند، و ما هم به گفته‌های ایشان استناد می‌کنیم. به شرطی که با دقت آن گفته‌ها و نوشته‌ها را بررسی کنیم؛ قطعاً درمی‌یابیم اظهارات آنچنانی که عمدتاً توسط هم‌گروه‌ها و هم‌طبقه‌های امروزی ایشان تأیید می‌شوند، فقط و فقط لعابی هستند، برای پوشاندن ماهیت ضد‌مردمی این نخبگان، و انگیزه‌های سودجویانه و منفعت‌طلبانه ایشان.

اجماعاً همگان بر این باور معترفند که تازیان اموی و عباسی و ترکان غزنوی و سلجوقی و... و تاتاران هیچگاه توانایی اداره سرزمین‌های پهناور و اشغالی را نداشتند. و نهایت پس از یکی دو قرن همان بلایی که دامنگیر اسکندر و جانشینانش شد، که تازه متمدن و با فرهنگ و باتجربه بودند - برایشان هم فرود می‌آمد. و باز همگان یکصدابراین قول اذعان دارند، که اگر هر آینه یاری و همکاری و مدیریت نخبگان ایرانی نبود،

عمر حکومت تازیان در دوران مروان حمار به سر آمده و به یک قرن هم نمی‌کشید، که عملاً هم نکشید. آنچه سلطه تازی را از هفتاد سال به هفتصدسال کشانید، عاملی بود، که هر بی‌غرض بی‌نظر منصفی جز خیانت نخبگان سیاستمدار ایرانی، نامی برای آن نمی‌یابد.

پیش از قیام ابومسلم خراسانی، و از همان آغاز، اختلافات درونی ریشه‌دار حاکمان آغاز شده بود و از زمان معاویه جنبش‌های مردمی در بخش‌های عرب‌نشین و ایرانی‌نشین پدیدار گشته بودند. کمالین که سوای قیام عهد عثمان و خوارج و واقعه کربلا، در سرزمین‌های عربی قیام توابین، کیسانیه و زیدیان پیوسته یکی پس از دیگری صورت می‌گرفت. و در ایران شورش بخارا در دوران معاویه که توسط مهلب بن ابی صفره سرکوب، بخارا غارت، و چهارهزار برده گرفته شد. در عهد سلیمان بن عبدالملک روستاییان گیلان شورش کردند که یزید بن مهلب از خون کشتگان گندم آرد کرد (آسیا را به حرکت درآورد). یا شورش روستاییان خراسان در عصر هشام و... روشن است که خلافت در چنین شرایطی نمی‌توانست چندان دوام آورد. و ابومسلم می‌توانست بر این تومار تنگین نقطه پایان بگذارد. اما او نه تنها این کار را نکرد، بلکه با جاری کردن خون تازه در اندام موجودی که نفس‌های آخر را می‌کشید، و ایجاد پیوند عاطفی و خونی با خلافت، جوانی و طراوت را بدان بازگرداند. همراه ابومسلم خاندانهایی چون برمکی و نوبختی به دستگاه خلافت راه یافتند، و هزاران ایرانی به عنوان کارگزار، سلطه پنج‌قرنی بنی‌عباس را تضمین کردند و اما اقدامات ایشان:

شخص ابومسلم در دوران کوتاه زندگیش پس از پیروزی عباسیان،

چند شورش عظیم ملی و عدالتخواهانه را درهم کوبید. قیامهای علویان در طبرستان، شریک‌بن‌شیخ‌المهری در سیستان، به‌آفرید در خراسان، عبدالله بن علی عموی منصور در شام، و ترور ابومسلمه خلال... با کدام معیار این اقدامات را می‌توان خدمت به مردم ایران به حساب آورد؟

گذشته از ابومسلم برمکیان، خاندان سهل، خاندان طاهر و... همگی از ثروتمندان و زمین‌داران دوره ساسانی بودند. تمام هم و غم ایشان این بود، که بتوانند به چپاول و غارتگری خود کماکان ادامه داده، برگسترش دامنه آن بیفزایند. درحالی که همکاری و همراهی با امثال به‌آفرید و شریک‌المهری و علویان، به معنی دست کشیدن از تمامی این امتیازات بود.

با کمال پوزش و جسارتاً به عزیزان و بزرگواران صاحب‌نظر عرض می‌کنم. طبعاً ابومسلم با حجاج بن یوسف و یحیی برمکی با عمر سعد، قابل قیاس نیستند و بسا ژست‌های مردمی فراوانی هم گرفته باشند، که بدانها اشاره خواهیم کرد. اما عدم دقت و توجه به ماهیت انگیزه‌های نخبگان، ما را در نتیجه‌گیری‌هایمان گمراه می‌کنند. مثال بالا و مقایسه‌ای که به عمل آمد مبنی بر این که چرا یک فرد مبارز و فداکار انقلابی چون ابومسلم یا خالد برمکی، منصور را بر علویان و به‌آفرید و شریک‌ها ترجیح می‌دهند؟ کلید حل معمای نخبگان ایران در تمامی دورانهاست. به مصدق و امیرکبیر هم در جای خود اشاره خواهم کرد.

در مورد سیاستمدارانی چون برمکیان و نوبختیان، خوانندگان را به مطالعه آثار موجود ارجاع می‌دهم. «درموقع آشفته و درهم برهمی یحیی زمام امور را به دست گرفت و وقتی از کار برکنار شد، مملکت از همه

وقت قوی‌تر، امن‌تر و آرام‌تر بود.»<sup>۱</sup> و یا

«هارون گفت: آیا تاکنون شکوهی چون شکوه و جلال موکب من دیده‌ای؟ اسماعیل در پاسخ گفت: هیچ موکبی با موکب جعفر بن یحیی، قابل قیاس نیست.»<sup>۲</sup> و یا «بعد به ضیاعی چند رسیدند پر از خانه و باغ و کوشک‌های عالی و از ساکنان آنها شنیدند که اینها همه از برمکیان است.»<sup>۳</sup> و یا «ذوالریاستین در دربار خلیفه چون شاهان بر تخت می‌نشست، و شگفت این که بزرگان عرب تخت او را به دوش می‌کشیدند.»<sup>۴</sup> «بزرگان عرب عقیده داشتند فضل می‌خواهد فرمانروایی را به خاندان ساسانی بازگرداند.»<sup>۵</sup> استثنائاً درباره فضل می‌گویند، که مال‌اندوزی نمی‌کرد و هنگام مرگ پنج غلام و یک اسب از او ماند. در عوض جاه‌طلبی‌اش را پایانی نبود، و آرزو داشت روزی بر تخت شاهنشاهی ایران بنشیند. و اما برادرش حسن، که در عروسی دخترش هیزم یک‌ساله را به دوشب مصرف کردند.<sup>۶</sup> مخارج عروسی به پنجاه میلیون درهم رسید.<sup>۷</sup>

از این جماعت که بگذریم، از حدود هفتاد نفر وزیران بنی‌عباس، یک سومشان ایرانی بوده‌اند. و از این گروه نیز فقط یک سومشان به مرگ طبیعی مرده‌اند. در مورد سلاطین ترک و تاتار از اینهم بدتر بوده است.

۱- برمکیان - لوسین بووا - ترجمه آقای عبدالحسین مکیده - ص ۷۳.

۲- همان - ص ۱۰۶.

۳- همان - ص ۱۰۷.

۴- ذوالریاستین فضل بن سهل - آقای عبدالکریم بزمایی - ص ۷۶.

۵- همان - ص ۷۵.

۶- همان - ص ۱۰۸.

۷- همان - ص ۱۰۹.

چنانکه از کلیه وزیران ایلخانها، تنها یک نفر به مرگ عادی مرده است. نتیجه این همه سخن آن که برخلاف اظهارات برخی محققان، نه تنها هویت جمعی ایرانیان در قتل این نخبگان نقشی نداشته است، بلکه قضیه کاملاً برعکس می‌باشد، و این نخبگان بوده‌اند که در قتل عام‌ها نقش اساسی داشته، و خون میلیون‌ها انسان عدالتخواه را به هدر داده‌اند، ابومسلم، طاهر و افشین نمونه‌های بارز این واقعیت می‌باشند و لذا همین نخبگان از عوامل عمده عقب ماندگی ایران به‌شمار می‌روند. و بهمان نسبت که برای تحکیم مبانی سلطه بیگانگان کوشیده‌اند، به همان نسبت از شتاب روند توسعه و پیشرفت جامعه کاسته‌اند. در این میان اگر جان خود را نیز از دست داده‌اند، اولاً مکافات اعمال و تقاص جنایات خود را پس داده‌اند، و درگیر توطئه‌هایی شده‌اند، که خود در چیدن و بنا نهادنشان سهم داشته‌اند، و با علم و آگاهی کامل از سرنوشت خویش، گام پیش نهاده‌اند. در این صورت من «عنوان خودکشی جمعی نخبگان سیاسی» را مناسب‌تر می‌دانم. و برای پایان دادن به این بخش از گفتار خویش و یافتن تصویری کلی از نخبگان این دوره، به شخصیت، اعتقاد، رفتار و خط‌مشی سه نفر از سرآمد نخبگان سیاسی این دوره می‌پردازم، که هرکدام نماینده یک خط مشخص در این هفت قرن می‌باشند:

یحیی برمکی، شیخ‌الرئیس ابن‌سینا، خواجه‌حسن نظام‌الملک.

### ● یحیی برمکی

نمونه بارز آن گروه از سیاستمداران است، که با نفوذ در دستگاه بیگانه و اعلام سرسپردگی ظاهری، می‌کوشیدند موریانه‌وار، بدون

شرکت توده‌ها، از بالا قدرت را تصاحب کرده، بساط شاهنشاهی را دوباره علم کنند. وحشتشان از توده‌ها بدین روی بود، که از گسترش اندیشه‌های رادیکال هراس داشتند. اینان می‌خواستند، تمامی حاصل استثمار مردم متعلق به خود ایشان بوده باشد و بیگانگان را از آن سهمی نباشد. در حقیقت خلفا را رقیب خود می‌دانستند، و در دل، ایشان را مردمانی وحشی و بی‌فرهنگ و شترچران می‌پنداشتند. آنچه از رفتار دموکرات‌منشانه ایشان در تواریخ ثبت است، نمودار برخوردی است، که با اشراف و بزرگان که به دلایل گوناگون تهنی دست شده بودند، داشتند. دستور خالد، مبنی بر آن که لفظ «سایل و طالب» به «وافدین و معاملین» تبدیل شود<sup>۱</sup>، از زاویه اشراف‌منشی و طبقاتی قابل بررسی است. وگرنه بردگان و کشاورزان و پیشه‌وران را که به درگاه خلافت و صدارت راهی نبود.

یحیی مدتی حکومت آذربایجان و ارمنستان را برعهده داشت، و سپس از سوی مهدی تعلیم و تربیت فرزندش هارون را برعهده گرفت.<sup>۲</sup> و شگفتا که مهدی او را با صفاتی چون کامل‌ترین و فصیح‌ترین، متدین‌ترین، بارع‌ترین می‌ستاید. پس از آن که عقل و کفایت و درایت و ادب و نکته‌دانی و مروت و بذل و عطا و کرم و وفای او را برشمرده است<sup>۳</sup> همان شبی که قرار بود فردای آن یحیی به قتل برسد، هادی خلیفه را در بسترش مرده یافتند. و بدین سان یحیی در حکومت هارون همه‌کاره شد. برای فهم خط مشی یحیی ذکر یک جمله کافی است. «هیچوقت

۱- برمکیان - لوسین بودا - ترجمه آقای عبدالحسین میکده - ص ۴۷.

۲- همان - ص ۵۷.

۳- همان - ص ۵۷.



امپراطوری عرب به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون الرشید رسید، و هیچوقت مانند دوران خلافت هارون الرشید مالیاتها به راحتی و نظم و ترتیب وصول نمی‌شد.<sup>۱</sup> مالیات‌دهندگان که معلوم است، چه کسانی بودند و ثروت و نعمت را هم قبلاً گفتیم، نصیب چه کسانی می‌شد!! نتیجه‌اش هم قیام‌های گسترده مردم در گوشه و کنار مملکت و گسترش آن بود، تا آنجا که هارون شخصاً برای سرکوب شورش‌ها عزیمت نمود. یکی از پسران یحیی به نام جعفر که از زیبایی فراوان برخوردار بود، به شدت مورد علاقه هارون قرار داشت، علاقه هارون به جعفر و خواهر تنی‌اش عباسه به حدی بود، که به هیچ وجه تاب دوری از ایشان را نداشت. برخی مورخان این رابطه را خالی از شائبه انحرافات اخلاقی ندانسته‌اند. زیرا که جعفر به شدت مورد تنفر پدرش یحیی و برادرش فضل بود. یحیی و دیگر برمکیان بویژه جعفر مبغوض و محسود درباریان بودند، و همین امر سرانجام به نابودیشان انجامید. جعفر را به فرمان هارون سربریدند، و جسدش را به دونیم کرده روی پل بغداد گذاردند.<sup>۲</sup> و یکهزار و دو بیست تن زن و کودک خویشاوند و غلامان و کنیزان برمکیان را طی سه روز قتل عام نمودند.<sup>۳</sup> یحیی و فضل سالها در حبس ماندند، و در نهایت سختی جان دادند، و با هزاران شگفتی فرزندان و نواده‌های باقیمانده از ایشان، کماکان به عباسیان خدمت می‌کردند، تو گویی حادثه‌ای روی نداده است، و نخبگان بعدی نیز از سرنوشت ایشان عبرت نگرفتند. گفتیم که روایات اکثراً دال بر پرهیزگاری و تدین یحیی هستند.

۱- چهارمقاله عروسی - چاپ لندن - تصحیح مرحوم قزوینی - صص ۷۶-۸۰.

۲- زندگی مسلمانان در قرون وسطی، آقای علی مظاہری، ترجمه آقای مرتضی راوندی، ص ۱۴۶.

۳- همان - ص ۱۴۹.

اما مسلماً با علویان و شیعیان رابطه خوبی نداشت. یحیی ۸۰۵-۷۳۷ یا (۷۳۳) بین ۷۲ تا ۷۶ سال زندگی کرد.

● شیخ‌الرئیس، حجة‌الحق، شرف‌الملک، امام‌الحکما، ابوعلی حسین بن عبدالله سینا (۱۰۳۷-۹۷۹)

آنچه از شیخ‌الرئیس می‌دانیم، عمدتاً به علایق علمی و تحقیقاتی و بخصوص طبابت او مربوط است. و دربارهٔ سیاستمداریش اغلب به اشاره بسنده کرده‌اند. آنچه محقق است، شیخ برخلاف میل باطنی خود در آن مقطع شغل وزارت را پذیرفته است، که آنهم جای حرف دارد، اما ارجمندترین ویژگی این نخبة همهٔ اعصار، و این رادمرد بزرگ دانش و اخلاق، گریز وی از قداره‌بندانی چون محمود است. در جایی که حتی به روایتی ابوریحان به طمع صله و پاداش راهی دربار او می‌شود، ابن‌سینا، احتمال مرگ و هلاک در بیابانهای خوارزم را بر حضور در دربار ترجیح می‌دهد. و همین برتری در قیاس با دیگر نخبگان کافی است، تا او را در رده‌ای بسیار متعالی‌تر از دیگران جای دهد.<sup>۱</sup> و نحوه وزارت و صدرات چنین کسی پیداست. متأسفانه بسیاری از مدارک و اسناد، در ایلغار محمود به ری، و زیر چوبه‌های دار شیعیان سوخته شد.

آقای علی مظاهری دوره صدرات صاحب‌بن عباد (۹۹۶-۹۳۷) را اوج اقتدار جمهوری بورژوازی ری می‌داند<sup>۲</sup> و حکومت مجدالدوله و مادرش سیده را پایان آن. ابن‌سینا در این دوره صدرات داشته است، که

۱- چهار مقاله عروضی، چاپ لیدن، تصحیح مرحوم قزوینی، صص ۷۶ تا ۸۰.

۲- زندگی مسلمانان در قرون وسطی، آقای علی مظاهری، ترجمه آقای مرتضی راوندی،

مقارن ایلغار محمود گریخته و به همدان رفته است.

شیخ‌الرئیس به تعبیر آقای دکتر مظاهری، مقامی انتخابی و ترجمه «کلوتر» است<sup>۱</sup> حضور وزیرانی چون ابن‌سینا و صاحب‌بن‌عباد در عرصه سیاست، یادآور نظریه افلاطون و فارابی، مبنی بر حکومت فلاسفه و خردمندان است، منتهی خردمندانی که با آراء مردم انتخاب می‌شوند.<sup>۲</sup>

#### ● ابوعلی حسن نظام‌الملک طوسی (۴۸۵-۴۰۸) (۱۰۹۲-۹۱۵)

پس از کشته شدن عمیدالملک کندری، که گویا خود خواجه نیز در آن دخالت داشت، به وزارت آلبارسلان و سپس فرزند او ملک‌شاه رسید. نظام‌الملک در تمام عمر، حسرت حکومت استبدادی مطلقه و قدرقدرتی چون محمود را می‌خورد. اما در برابر نیروی گریز از مرکز جوامع فتودالی، که ظاهراً تابع حکومت مرکزی و در واقع مستقل بودند، و توسط خویشاوندان، سرداران و اتابکان امیران سلجوقی اداره می‌شدند، کاری نمی‌توانست کرد. لذا از آنجا که خود فردی روشنفکر و از اصحاب اندیشه و قلم بود، وجهی همت خود را مبارزه فرهنگی با پیروان اندیشه‌های مخالف، بویژه شیعیان قرار داد. در دیدگاه او هر عقیده که خلاف تفکر اشاعره بود، زندقه و الحاد و مزدکی محسوب می‌شد، که باید با تمام قوا با آنها مبارزه کرد. «کلانتر و سردار صوفیان دست راست، امام محمد غزالی (۱۰۵۸-۱۱۱۱) از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی، و کلانتر و سرکرده رجال دست راست، خواجه نظام‌الملک، از لحاظ سیاسی و

۱- زندگی مسلمانان در فرون وسطی، آقای علی مظاهری، ترجمه آقای مرتضی راوندی، ص ۱۴۹.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب مزبور، باب چهارم، فصل اول، صص ۱۲۱ تا ۱۵۱.

اداری، به یاری این نهضت ارتجاعی برخاستند.<sup>۱</sup> «اشعریان گوناگون، با استادی تمام برای انجام مقاصد سیاسی خود، از نیروی جوان غزان یا ترکمانان استفاده کردند، و آنها را به غارت کردن عالم اسلام دعوت کردند.<sup>۲</sup>» نظام‌الملک در نیشابور، ری و بغداد، مدارس نظامیه را برپا کرد، تا پایگاه‌های نشر اندیشه‌های ارتجاعی اشعریان باشند. ورود شیعیان به این مدارس ممنوع بوده و لذا می‌بینیم که در تمام مدت فعالیت این مدارس، حتی یک شخصیت دست دوم علمی هم در آنها پرورش نیافت. در حالی که بزرگانی چون فارابی، ابوریحان، ابن‌سینا، رازی، خوارزمی همه در مکتب شیعه، و دور از مدارس پرتجمل نظامیه رشد و بالندگی یافته بودند. میزان نفرت نظام‌الملک از اندیشه‌های نو، و گرایشش به افکار منحط و ارتجاعی را می‌توان از لابلای سطور سیاستنامه دریافت. نظام‌الملک سبیل و الگوی گروه دیگری از وزیران، چون جوینی و خواجه رشید است، که دشمنی با ایران، مردم ایران و اندیشه‌های مترقی، با وجودشان آمیخته بود.

۱- زندگی مسلمانان در قرون وسطی، دکتر مظاهری، ترجمه آقای راوندی.

۲- همان

### پس از ایلغار تاتاران

مردم ایران در این عصر جنگجویان دلیر و صاحبان ذوق شعر و موسیقی بودند. داخله مملکت سراسر رنج و فقر بود، غلامان و خواجه سرایان زمام اختیار را در دست داشتند و جز جمع مال و ارتکاب فسق و فجور و سعی در تمامی و دسیسه، به کاری دست نمی‌زدند. اعمال دولتی را به مختلسین و محافظت نسوان و حرم را به خواجه‌سرایان و قلب و وجدان مردم را به خدای تعالی سپرده بودند.<sup>۱</sup>

ایرانیان نزدیک به شش قرن با مهاجمان تازی جنگیده بودند، و نهایتاً برای مدت سه قرن در سایه استقلالی نسبی، عظیم‌ترین فرهنگ و تمدن روزگار خود را پدید آورده بودند. اما در نتیجه تباهی اندیشه که با پشتوانه شمشیر، چونان سرطانی مهلک، ریشه‌ی شور و شعور را در جامعه خشکانده بود، شرایطی ایجاد شد، تا مردم ایلغار بنیان‌کن مغول را الطاف الهی پندارند. برای ایرانیان آخرزمان فرا رسیده بود. قطعاً

۱- چنگیزخان، هارولد لیب، ترجمه آقای رشید یاسمی، ص ۱۰۵.

خوانندگان گرامی این دفتر را آگاهی از بلای مغول و آنچه از این رهگذر بر ایران محنت‌کشیده وارد آمد، کمتر از نویسنده نیست، و لذا از شرح حوادث و رویدادهای آن درمی‌گذریم. بنا بر باور ما مغولان تن ایران را از هم دریدند. پیش از آن روان ایران در آتش ارتجاع غزالی مسلکان سوخته بود. و نخبگانی که راه محمود و طغرل و تکش را همواره کرده، حلاج‌ها و حسنک‌ها را بر دار کرده بودند، زمینۀ مادی و معنوی ایلغار مغولان را فراهم آوردند، و نیازی به فراخوان خلیفه زبون بغداد نشین نبود.

ایلغار مغولان در ۱۲۱۹ میلادی آغاز شد. خراسان و ماوراءالنهر تقریباً به کلی ویران گشتند. اما هرچه از آغاز ایلغار می‌گذشت، از شدت آن کاسته می‌شد. و ایرانیان با برخورداری از تجربه‌های شهرها و ایالات دیگر اکثراً تسلیم می‌شدند، تا به گمان خود از ویرانی و کشتار مغولان پیشگیری نمایند. روحیه تسلیم و رضا در برابر تقدیر برای مدتی توان هر نوع تصمیم‌گیری را از مردم سلب کرده بود.

جلال‌الدین، فرزند محمد شاه بی‌کفایت، که دلیر اما بی‌سیاست بود، کاری از پیش نبرد. بخش‌های جنوبی ایران کم‌وبیش از ایلغار چنگیز رستند، و فتودال‌های پیشین کماکان به سلطه خود ادامه دادند، اما جنگ‌های دائمی بین ایشان، آسایش را از مردم آن مناطق سلب کرده، وضع بهتری از قسمت‌های اشغال شده نداشتند.

در ۱۲۵۳ هلاکوخان نوهی چنگیز برای تکمیل فتوحات جد خود عازم ایران شد. در ۱۲۵۲ قلعه الموت مهم‌ترین پایگاه اسماعیلیان گشوده شد و خواجه نصیرالدین طوسی که خود را زندانی اسماعیلیان وانمود کرده بود، به خدمت هولاکو درآمد تا به امید ششصدساله ایرانیان